

هو العليم

نسخ و بداء

اجمالی از مباحث جلسات آینده

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر - جلسه صدوسوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

به تناسب مبحث نسخ مبحث بداء مطرح شده است و به واسطه ارتباطی که بین این دو بحث هست و تشابهی که وجود دارد، آقایان مبحث بداء را مطرح کرده‌اند.

فرق بین نسخ و بداء

منتها فرق بین نسخ و بداء در تشریع و تکوین است؛ بحث نسخ در تشریع می‌آید و بحث بداء در تکوینات و بالتبع ما ناچاریم برای پرداختن به مبحث بداء و اشتغال این بحث بر همه جوانب، لا محاله به مبحث جبر و تفویض و اختیار هم وارد شویم گرچه قوم وارد نشدند و این مبحث را در مباحث اوامر یا تبدل احکام واقعیه به ظاهریه مطرح کرده‌اند.

آنچه که در مبحث نسخ مطرح است این است که یک حکمی در مقام اثبات، رافع حکم دیگری باشد و به عبارت دیگر آمد آن حکم اول را بیان کند. هیچ خلافی در این قضیه نیست که نسخ در تشریع وجود داشته است و فقط یهود در این مورد مخالفت می‌کنند و به تبع آنها نصاری، گرچه نصاری در بعضی از احکام قائل به نسخ تشریع یهود در بعضی از موارد هستند.

استدلال یهود بر عدم نسخ در تشریع

استدلالی که یهود بر این مطلب می‌آورد این است که مصالح و مفاسد **نفس‌الأمریه** یا مطابق با این حکم ساری و جاری است یا نیست؛ اگر مطابق باشد، معنا ندارد خداوند این حکم را بردارد و اگر ساری و جاری نباشد و مطابق با این حکم نباشد، چرا خداوند این حکم را جعل و تشریع کرده است؟! [یهود قائل است] شریعت حضرت موسی علی نبینا و آله و **علیه‌السلام** اولین تشریع در خلقت آدمی و انسان است و آخرین تشریع به حساب می‌آید چون آنها شریعت پیغمبر ما را قبول ندارند و همین‌طور حضرت عیسی را قبول ندارند. اصلاً علت اختلاف یهود با اسلام این است که اسلام شریعت حضرت عیسی را قبول دارد و یهود می‌گویند که شما این را قبول نکنید تا ما شریعت شما را قبول کنیم. خُب قبول نکنید که نکنید، وقتی که حضرت عیسی به نبوت و رسالت مبعوث شده است باید در آن برهه خاص این تشریع را پذیرفت حالا به مذاق کسی خوش نمی‌آید، نیاید. [آنها قائل اند که] قبل از تشریع حضرت موسی مردم بر طبق آداب و سنن اجتماعی خودشان زندگی می‌کردند و انبیاء قبل از تشریع حضرت موسی فقط به توحید دعوت می‌کردند و بس، دیگر مسائل مربوط به معاش و اجتماعیات و مسائل مربوط به عبادات و اینها نبوده است و قبل از تشریع حضرت موسی، وجود خارجی نداشته است. بناءً علی‌هذا این تشریع، تشریع ابدی خواهد بود و در تشریع ابدی نسخ

دیگر معنا ندارد.

اشکال بر استدلال یهود

اشکالات زیادی بر این استدلال وارد است که حالا ما متعرض آن اشکالات نمی‌شویم؛ ولی یکی از آنها این است که در آداب و سنن اجتماعی، عدل و ظلم به مطابقت و عدم مطابقت با آن آداب و سنن اجتماعی اطلاق می‌شده است؛ یعنی آنها این‌طور می‌گویند که اگر افعال شخصی منطبق بر آن آداب و سنن عرفی بود این شخص عادل و منصف است و الا ظالم و منحرف تلقی می‌شود. حالا اگر این آداب و سنن اجتماعی موافق با مذاق نبی است و نبی و رسول این آداب را تأیید می‌کند این عبارت است از همان وحی، فرق نمی‌کند حالا اسمش عوض شده است؛ ما در آداب و سنن عرفی خلاف هم خیلی می‌بینیم. خیلی از آداب و سنن عرفیه بر خلاف فطرت است؛ همان‌طور که اعراب جاهلی من باب‌مثال دختران خودشان را زنده‌به‌گور می‌کردند؛ ﴿وَإِذَا آلَ مَوْءَدَّةٌ سُئِلَتْ * بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۱ حالا چه اشکالی دارد که در آداب و سنن عرفیه قبل از تشریع حضرت موسی هم چنین آداب خرافی و خلاف فطرت و خلاف وجدان وجود داشته باشد؟ اگر تمام آنها ثبوتاً با تشریع منطبق است، پس این همان احکام **نفس‌الأمریه** است و اگر منطبق نباشد و پیغمبر آن زمان اینها را امضاء کرده باشد، این اغراء به جهل است و معنا ندارد که امضاء کند. و تقیه هم معنا ندارد که بگوییم در آن زمان مقدور آن نبی نبوده است که این احکام را ابلاغ بکند، معنا ندارد، بالأخره همان‌طوری که پیغمبری برای دعوت به توحید می‌آید باید دعوت به فروعات و دعوت به افعال هم داشته باشد؛ وانگهی، چگونه ممکن است دعوت به توحید کند در حالی که فعل و عمل بر خلاف فطرت و توحید است؟! در اینجا تناقض لازم می‌آید. حالا از این اشکالات بگذریم.

جوابی که در این مسئله داده‌اند این است که بله، احکام و قوانین تشریعی باید با مصالح و مفاسد **نفس‌الأمریه** مطابقت داشته باشند و در این هیچ شکی نیست؛ الا اینکه این در مقام ثبوت است و اما در مقام اثبات ممکن است یک مصلحتی وجود داشته باشد که این مصلحت به یک قطعه‌ای از زمان اختصاص داشته باشد که آن مصلحت ایجاب می‌کند که این حکم در این موقعیت خاص از زمان جعل شده باشد و بعد آن حکم ناسخ در مقام اثبات بیاید و آمد این مصلحت و این احکامی که مطابق با آن مصالح **نفس‌الأمریه** در این برهه خاص است را روشن و واضح کند. خُب چه اشکال دارد؟! بله هر حکمی در هر موقعیتی که تشریع شود باید آن حکم با مصالح و مفاسد **نفس‌الأمریه** ارتباط داشته باشد و در این حرفی نداریم؛ الا اینکه ممکن است خصوصیت زمان ایجاب کند که این مصالح اختصاص به آن زمان داشته باشد و در زمان دیگر نباشد.

^۱ سوره تکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹.

تلمیذ: همین مصالح **نفس‌الأمريه** بالأخره در زمان معین باز هم نقش ابدیت دارد؟!
استاد: بله.

تلمیذ: پس منافاتی با کلام یهود ندارد.

استاد: آنها می‌گویند: ابدی است؛ چون شریعت حضرت موسی شریعت **مُؤَبَّد** است؛ بنابراین مصالح و مفاسد هم مصالح **مُؤَبَّد** خواهد بود؛ احکامی هم که بر این وزان جعل می‌شوند ابدی خواهند بود. مثل اینکه می‌گویند: احکامی که آقای ... آورده ابدی است و برای همیشه **إلى يوم القيامة** بلکه در آن دنیا هم باید باشد، اینها هم همین‌طور می‌گویند! می‌گویند: احکامی که حضرت موسی آورده ابدی است چون قبل از حضرت موسی تشریعی نبوده است و بعد از حضرت موسی هم تشریعی نخواهد بود؛ بنابراین احکام او **مُؤَبَّد** است و ناسخ در آنجا معنا ندارد. این بیان اینها است و جوابی که داده شده و اشکالات خیلی زیادی وارد است.

آمد احکام در مقام اثبات

روی این حساب ما می‌توانیم سه نوع در مقام اثبات تصور کنیم:

نوع اول

نوع اول اینکه خود حکم متکفل آمد و استمرار موقت آن باشد؛ مثل اینکه می‌گویند: **شرب الخمر حرامٌ إلى هذا اليوم**، الآن خود **نفس الحكم و نفس الدليل** متکفل آمد آن حکم است، در اینجا اصلاً رفع معنا ندارد؛ بلکه باید در اینجا انتفاء گفت. رفع حکم به واسطه نفس الحکم صحیح نیست؛ چون در رفع، رافع می‌خواهیم و در اینجا رافعی وجود ندارد؛ بلکه **عدم المقتضى** در اینجا موجب انتفاء حکم است.

نوع دوم

دسته دوم احکام و ادله‌ای هستند که در آنها مقام اجمال و ابهام است و در لسان دلیل اشاره‌ای به آمد حکم نشده است و لکن نفس دلیل متکفل استمرار نیست؛ بلکه مسئله مبهم است. در اینجا اگر فرض کنید که رافع یا ناسخی آمد این به حسب ظاهر ناسخ است؛ اما به حسب واقع ناسخ نخواهد بود چون بهتر است شارح در اینجا بیان کنیم، مبین در اینجا بیان کنیم. این مبین و شارح می‌آید آن ابهام و اجمال در دلیل قبل را زائل می‌کند و آمد را برای ما مشخص می‌کند.

نوع سوم

سوم این است که واقعاً دلیل به مقتضای اطلاقش و به مقتضای عمومش - اطلاق یا عمومش - **إلى آمدٍ غیر معین** دلالت بر استمرار حکم می‌کند؛ اطلاقش اقتضاء می‌کند مثل **شرب الخمر حرامٌ إلى يوم القيامة** یا **أكل الميتة حرامٌ إلى يوم القيامة** یا **أكل الزبيب حرامٌ**. این اطلاق یا عمومیت زمانی او اقتضای استمرار حکم

می‌کند، در اینجا است که ناسخ می‌آید. یعنی در مقام نسخ، رفع حکم ثابت است در مقام اثبات، آن حکم را در مقام اثبات برمی‌دارد؛ ناسخ در مقام اثبات می‌آید آن حکم قبل را برمی‌دارد، به این نسخ می‌گویند.

حالا که این سه قضیه در اینجا روشن شد مطلبی که در اینجا به دنبال این می‌آید این است که در این حکم سوم ...

... چون اینها این مطلب را ذکر کرده‌اند ما هم ذکر می‌کنیم و یک مقداری پا را از محدوده مطالب آنها فراتر می‌گذاریم.

در قضیه بداء باید چند مسئله روشن شود:

اول اینکه حقیقت بداء چیست؟

دوم اینکه این اخباری که از ائمه **علیهم‌السلام** یا از پیغمبر **صلی الله علیه و آله و سلم** و انبیاء آمده است و ممکن است آمده باشد و بعداً خلافش ثابت شده باشد را باید به چه نحو تأویل و توجیه کنیم؟

سوم اینکه وجه تسمیه این حقیقت به بداء چیست؟

آیات و روایات وارده در حقیقت مسئله بداء

در مسئله بداء و حقیقت بداء آیات قرآن در اینجا زیاد داریم و روایات هم داریم؛ ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۱ روایاتی که از ائمه آمده است مثل:

وَلَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَبِمَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾.^۲

یا روایاتی که در فوت اسماعیل فرزند امام صادق **علیه‌السلام** آمده است که حضرت در آنجا اشاره دارند به بدائی که در حق اسماعیل شد و امامت به موسی بن جعفر **علیه‌السلام** منتقل شد^۳ و همین‌طور کلام صریح

^۱ سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۱۸۴:

«آنچه را که خداوند بخواهد از میان ببرد می‌برد، و آنچه را که خداوند بخواهد برقرار کند برقرار می‌کند. و علم الکتاب که تغییر ناپذیرفتنی است در نزد او می‌باشد.»

^۲ التوحید، شیخ صدوق ج ۱، باب حدیث ذعلب، ص ۳۰۵، ح ۱. ترجمه:

«و اگر یک آیه در کتاب خدای عزوجل نمی‌بود هر آینه شما را خبر می‌دادم به آنچه بوده و می‌باشد و آنچه خواهد بود تا روز قیامت و آن آیه این است: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾.»

^۳ التوحید، شیخ صدوق، ج ۱، باب البداء، ص ۳۳۶، ح ۱۰:

«و مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَدَأَ لِلَّهِ بَدَاءٌ كَمَا بَدَأَ لِي فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي، يَقُولُ: مَا ظَهَرَ لِلَّهِ أَمْرٌ كَمَا ظَهَرَ لِي فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي إِذْ اخْتَرْتُمَهُ قَبْلِي لِيُعْلِمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ بَعْدِي.» ترجمه:

«و از این قبیل است قول حضرت صادق علیه‌السلام که ظاهر نشد از برای خدا امری چنان که در باب اسماعیل پسر من ظاهر شد.»

امام هادی علیه السلام در خطاب به فرزند خودشان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که می فرمایند: «يَا بُنَيَّ أَحَدُثْ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شُكْرًا فَقَدْ أَحْدَثَ فِيكَ أَمْرًا»^۱ وقتی حضرت سید محمد که مقامش بسیار مقام شامخی بود و بسیار مقام بالایی داشت از دنیا می رود حضرت هادی به فرزندشان می فرماید که خداوند در حق تو بداء قرار داد و گان می خواست قضیه به حضرت سید محمد برسد در حالی که او از دنیا رفت و امامت به تو تعلق گرفت. ما در مورد بداء روایاتی داریم که همه این روایات را می آوریم و إن شاء الله همه را متذکر می شویم و خیال می کنم اگر بخواهیم فقط به همین بحث پردازیم تا تعطیلات محرم طول بکشد. منتها از نظر اینکه چون یک بحث جامعی هست و حالا به تبع این دیگر ما وارد بحث مطلق و مقید نشویم و این بحث را تمامش کنیم و به نهایت برسانیم. حالا اجمال آنچه را که در آتیه به دنبالش هستیم خدمتان عرض می کنم.

رئوس مطالب قابل بحث

دخالت علم خداوند متعال در تکون اشیاء

مطلب اولی که باید راجع به این قضیه فکر کنیم این است که علم خداوند متعال که بر تکون و حدوث اشیاء تعلق گرفته است، آیا آن علم در نحوه تکون اشیاء دخالت دارد یا ندارد؟! به عبارت دیگر آیا عباد می توانند بر خلاف آنچه که علم پروردگار نسبت به آن تعلق گرفته است عملی از آنها سر بزنند یا نمی توانند؟ و این مطلبی که آنها می گویند که علم الهی علم ازلی است و آن علم ازلی، سابق بر خلق موجودات است و چون این علم، سابق است پس آن علم موجب عدم انقلاب معلوم خود در عالم طبع خواهد بود، از آنچه را که روشن و ظاهر است، و همین طور جوابی که در اینجا داده اند که این علم جنبه کاشفیت دارد و چیزی که جنبه کاشفیت داشته باشد، نمی تواند موجب انقلاب افعال عباد از مقام اختیار شود. یعنی علم الهی جنبه کاشفیت دارد از بروز و ظهور افعال العباد اختیاراً؛ بعد چگونه ممکن است خود نفس همین علم موجب انقلاب و سلب اختیار افعال از این عباد شود؟! این جواب خیلی بسیطی است که خیلی از فقها نسبت به این قضیه داده اند.

مسئله قضا و قدر

مطلب دوم که باید در اینجا مورد توجه قرار بگیرد مسئله قضا و قدر است که در مقام قضا و قدر چه نحوه قضای الهی حاکم می شود؟ و چگونه مقدر به قدر می شود؟ و چگونه در عالم نزول به صور جزئی متبدل می شود؟ این هم یک بحث است.

ایشان می فرمایند که از خداوند امری ظاهر نشد (از جهت تعجب برانگیز بودن برای مردمان) همان طور که در مورد اسماعیل فرزندم صورت گرفت. زیرا وی را قبل از من از دنیا برد تا همگان بدانند که وی بعد از من امام نیست.

^۱ الکافی، ج ۱، کِتَابُ الْحُجَّةِ، بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۳۲۶، ح ۸. ترجمه:

«پسر جان! خدای تبارک و تعالی را شکر کن که نسبت به تو امری پدید آورد.»

قضیه لوح محفوظ و لوح محو و اثبات

در اینجا قضیه لوح محفوظ و لوح محو و اثبات پیش می آید، قلم در اینجا چه می کند؟ ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَىٰ نَهْ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱ آیا مقام لوح محو و اثبات است یا لوح محفوظ است؟ فرق بین مشیت و لوح محو و اثبات و لوح محفوظ [چیست]؟ آیا لوح محفوظ همان مشیت است یا مادون مشیت است؟ در همه این موارد مقام مشیت را با مقام لوح محفوظ یکی شمردند و یک حقیقت پنداشتند. مسئله دیگر جنبه علی مشیت در لوح محو و اثبات و در مقدرات و جنبه معلولیت [است]، عدم منافات بین معلولیت و علّیت با مسئله اختیار که این هم از مسائل بسیار مهم است؛ «السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»^۲ به طور کلی اینها مسائلی است که ما إن شاء الله به نحو اجمال در آتیه باید روی آن بحث کنیم.

علم امام بما کان و ما یکون

و همین طور روایاتی که دلالت دارند بر اینکه امام **علیه السلام** ممکن است نسبت به خیلی از مسائل غافل باشد و روایاتی که دلالت دارند بر اینکه امام **علیه السلام عالم بما کان و ما یکون** است و جمع بین اینها را إن شاء الله در جلسات آتیه اگر خداوند توفیق داد تا آنجا که وسعمان می رسد می پردازیم.

تلمیذ: بحث انتقال امامت و بداء در قضیه حضرت علی اکبر و حضرت سجاد علیهما السلام هم بوده است؟

استاد: بله! آن هم بوده است.

تلمیذ: روایتی داریم؟!

استاد: بله روایتی هم هست که امامت به ولد اکبر منتقل می شود^۳ ولی در قضیه حضرت علی اکبر و

^۱ سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۳:

«اشیاء را فرداً فرداً ما در امام مبین احصاء و شمارش می کنیم.»

^۲ التوحید، شیخ صدوق، ج ۱، باب السعادة و الشقاوة، ص ۳۵۶، ح ۳:

«[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ] الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.»

^۳ الکافی، ج ۱، كِتَابُ الْحُجَّةِ، بَابُ الْأُمُورِ الَّتِي تَوْجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۲۸۴، ح ۱. ترجمه:

«عَنْ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ بِمَنْ يُعْرِفُ الَّذِي بَعْدَهُ فَقَالَ: لِلْإِمَامِ عِلَامَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَكُونَ أَكْبَرُ وَلَدِ أَبِيهِ وَ يَكُونَ فِيهِ الْفَضْلُ وَ الْوَصِيَّةُ وَ يَقْدَمَ الرِّكْبُ فَيَقُولُ إِلَى مَنْ أَوْصَى فَلَانٌ فَيَقَالُ إِلَى فَلَانٍ وَ السَّلَاحُ فَيُنَازِلُهُ فَيَنْزِلُ التَّابُوتُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ تَكُونُ الْإِمَامَةُ مَعَ السَّلَاحِ حَيْثُمَا كَانَ.»

«ابن ابی نصر گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: وقتی که امام بمیرد با چه امام بعد از او شناخته شود؟

فرمود: امام نشانه ها دارد: یکی اینکه بزرگ ترین پسرهای پدر خود می باشد و دارای فضیلت و وصیت است و معروف است به طوری که یک شتر سوار که از خارج وارد شهر می شود، می پرسد: فلان امام به که وصیت

حضرت اسماعیل [این طور نبوده است]، اسماعیل اکبر اولاد امام صادق علیه السلام بود.

تلمیذ: حضرت اسماعیل ظاهراً [باطن] خیلی قوی ای داشته است که این مکتب اسماعیلیه مستند به ایشان است.

استاد: بله خُب حضرت اسماعیل خیلی مقام داشته است و همان هم موجب انحراف می شود؛ وقتی شخص یک چیزی داشته باشد به واسطه همان خیلی از قلوب جذب می شوند و فلان می شوند و خلاصه آن جهات انحرافی دیرتر از بین می رود تا اینکه نمود و بروزی نباشد.

تلمیذ: ایشان انحرافی داشته است؟

استاد: نه خیر! مکتب انحراف دارد؛ آن مکتبی که انحراف دارد اساسش همین باطن حضرت اسماعیل بوده که باطن صافی بوده است و این حرف ها و جذب می کرده است.

تلمیذ: نتوانستند تلقی کنند.

استاد: بله! نتوانستند تلقی کنند و نتوانستند انصراف بدهند به مورد حقی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام باشد.

تلمیذ: این نصیری که یازده امامی هستند هنوز در دنیا هستند بعضی از مطالبشان انحراف دارد ... آقای سید محسن امین صاحب اعیان الشیعه هم احتمالاً گرایش به آنها پیدا کرده است که ...

استاد: اینکه انحراف دارد.

تلمیذ: پسر مرحوم آقا سید محسن است.

استاد: بله این اصلاً انحراف دارد.

تلمیذ: حالا اینها هم خیلی مطالب مثلاً عرفانی و ولایی دارند منتها ...

استاد: اسمش چه بوده است؟

تلمیذ: اسمش را نمی دانم.

استاد: تقریباً مثل اسماعیلیه و حسن صباح و اینها.

تلمیذ: بله.

کرده؟ می گویند: به فلانی، و سلاح در میان ما چون تابوت است در میان بنی اسرائیل و امامت به همراه سلاح است هر جا که باشد.»

الکافی، ج ۱، کِتَابُ الْحُبَّةِ، بَابُ الْأُمُورِ الَّتِي تَوْجِبُ حُبَّ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۲۸۵، ح ۶:

«عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ فِيهِ عَاهَةً.» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمود: امر امامت به فرزند بزرگ می رسد، در صورتی که عیبی نداشته باشد.»

استاد: بله خب منافاتی که ندارد بین اینها.

امکان انحراف در انسان خوش نفس

تلمیذ: روایتی هم در تکذیب جناب اسماعیل وارد شده است اینها را حمل بر ...

استاد: ببینید حضرت اسماعیل که به مقام طهارت باطن و سرِ نرسیده است و وقتی که نرسند احتمال هر چیزی هست، آن وقت در اینجا بین مسائلی که جنبهٔ رحمانی دارد با غیر رحمانی خلط می شود و شبهات و انحرافات از همین جاها پیدا می شوند و تقصیر هم ندارد. آن وقت در اینجا وظیفهٔ شخص کامل یا اکمل از او است که این موارد انحراف را بیان کند و روشن کند.

ما الآن هم این قضیه را احساس می کنیم، افرادی که واقعاً دارای نفس خوب و دارای خصوصیات خوب [هستند] یک مسائلی را متوجه می شوند که خلاصه رحمان نیست و باید جلوگیری کرد و ایستاد. [اما] او هم چنین خیالی می کند و متصلّب در مرامش هست حالا ببینید چه از آب در می آید! تا کسی به مقام طهارت سر و باطن نرسیده است شیطان همراه او است، مگر با زید نبود؟! حرف امام را، حرف برادرش را رد کرد!

تلمیذ: مرحوم آقا^۱ - رضوان الله تعالی علیه - می فرمایند که به مراتب بالایی از تجرید رسیدند ...

استاد: همین، یعنی همان جامعیت امام مسئله کمی نیست! ما فقط می گوئیم: همین، ولی این همین یعنی از این طرف خط تا آن طرف خط، بله! گفت: یک قدم بر هردو عالم نه که گامی بیش نیست! می گفت کارمان در همان یک قدم سرویس می شود! بله درست است که یک قدم بیشتر نیست ولی این قدم، قدم جبرئیل می خواهد! این طور نیست که یک تاتی کنی! مسئله امام مسئله شوخی که نیست، مسئله احاطه بر همهٔ مصالح و مفاسد است، احاطه بر مشیت خدا است.

تلمیذ: این قیامش را مرحوم آقا در این کتاب تأیید کردند.

استاد: قیام زید از روی هوی و هوس نبوده است، قیام بوده است، عرق دینی بوده است، از روی حمیت دینی بوده است، ما اینها را قبول داریم؛ ولی این، تمام مطلب نیست. همهٔ بدبختی ها سر همین است که یک عده بلند می شوند و خودرایی می کنند و خودشان جلو می روند و فلان می کنند.

همین نواب صفوی یک آدم خوش نفس و آدم خوش باطن بود؛ اما چه اوضاعی درست کرد؟! چه بساطی درآورد؟! خُب می خواهد همهٔ کارها را خراب کند، آقای بروجردی را مسخره کردند، رفتند در درس آقای بروجردی و گفتند:

^۱ علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه.

خانه از پای‌بست ویران است *** خواجه در بند و نقش ایوان است!^۱

حالا اسم نمی‌برم چه کسانی بودند. یکی از همین افراد می‌گفت که ما از آقای بروجردی سؤال کردیم که آقا چاره اینها فقط کتک زدن است، بزنیم یا نه؟! ایشان فرمودند: اگر چاره‌ای نیست بزنی، البته یا سکوت کردند که سکوت علامت رضا است یا اشاره هم کردند که بزنی! - دیگر ریختند و آنها را زدند و از قم بیرون کردند چون همه چیز را داشتند به هم می‌ریختند. شما چه کار دارید می‌کنید؟! یک بچه بیست و چند ساله می‌آید به آیه‌الله کذا حکم می‌کند و فلان! این آدم خوش نفس بود ولی خوش نفسی تنها کفایت نمی‌کند انسان باید به واقع اشراف داشته باشد. یکی خوش نفس است، یکی احاطه است، ادراک است، علم است و کذا است. بچه هم خوش نفس است، از بچه خوش نفس تر چه کسی را سراغ دارید؟! بچه هفت ساله، نه مرگ سرش می‌شود نه مرض سرش می‌شود، هیچی سرش نمی‌شود، از بچه خوش نفس تر چه کسی است؟! هوی ندارد؛ آیا شما زمامتان را به او می‌سپرید؟! صحیح نیست. حالا زید هم خوش نفس بود قبول است و حالش اقتضاء می‌کرد که نمی‌توانست ظلم را ببینید و نیتش این بود که [حکومت را] بگیرد و به دست امام بسپرد و نیتش این نبود که برای خودش بردارد. مطالبی که حضرت آقا می‌فرمودند همین طور است؛ چون ایشان خوب اشراف داشتند و احساس او را ادراک می‌کردند، زید غیر از آن بقیه افراد مثل عبدالله محض و دیگران که آمدند اصلاً خراب کاری کردند و امام صادق را به زندان و طویله انداختند، بود. پیغمبر **صلی الله علیه و آله و سلم** قاتلینش را نفرین کردند و فرمودند: فرزندی هم اسم این به وجود می‌آید - به زید بن حارثه اشاره فرمودند - خدا لعنت کند کسانی را که او را می‌کشند^۲ ولی همه‌اش ناشی از این می‌شود که او آن ادراک واقع را ندارد و خلاصه نمی‌تواند خودش را با منویات امام **علیه السلام** منطبق کند. البته می‌توانیم در اینجا بگوییم که نمی‌دانیم حال او چگونه بوده است و چه قسمی بوده است یعنی یک حالی بوده است که طبعاً نمی‌توانسته است این کار را انجام دهد. یا اینکه تحمل ظلم و سکوت برایش خیلی سخت بوده است و خیلی مشکل بوده است اما اگر ما با همین وضع و کیفیتمان بودیم وقتی در جایی شخص اعلم هست و خودت قبول داری که او اعلم است - که همین طور هم می‌گفت - دیگر [این کارها] معنا ندارد، همین یعنی صرف اعلمیت برای حجّیت و تنجّز کفایت می‌کند.

تلمیذ: پس روی این حساب جناب اسماعیل چون کاره‌ای نبودند ...

استاد: صحبت در همین است حالا باید ببینیم بداء چیست، اینجا خیلی معرکه آراء است؛ بداء داریم، إبداء داریم، بیان داریم، ظهور داریم، مقام لوح محو و اثبات چیست؟ لوح محفوظ چیست؟ آیا محفوظ و لوح اثبات باهم تفاوت دارند یا یکی هستند؟ آیا کشف خلاف است یا اینکه از اوّل در نفس الامر به این نحو بوده

^۱ گلستان سعدی، باب ششم در ضعف و پیری، حکایت شماره ۱.

^۲ السرائر، ج ۳، ص ۶۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۹۲؛ اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۹۲.

است؟ اصلاً علم امام چگونه است؟ علم امام چه علمی است؟ آیا می شود علم امام به لوح محفوظ تعلّق بگیرد یا همان طور که بعضی از آقایان افاده فرمودند: فقط به محو و اثبات تعلّق می گیرد؟! صحبتی که شخص ولیّ می کند یعنی کسی که به ولایت مطلق و کمال رسیده است آیا ممکن است در حرفش خلاف بیاید یا نمی شود؟ از این مسائل هست و طبعاً مسئله به اینها هم می رسد.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ